نیمهٔ پنهان
۲۹۱۸
دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان
پرواز ۶۵۵ ۸

# جایی در خاطرات گذشته!

یک ماه بعد وقتی ماه‌منیر وجب به وجب چغادک، خشت و دالکی، اهرم و روستاهای اطراف بوشهر را گشته بود، خودش پیدایش شد تکیده و سرد، هیکل نیرومندش به نی باریک و بلندی می‌مانست؛ توخالی توخالی.

همسایه‌ها دور ماه‌منیر حلقه زدند و هر کس چیزی گفت: «این پسر جنی شده برایش دعا بگیر و ببر قبرستان چال کن/ عقیقه‌اش کن/ ماه‌منیر جان چشم خورده جوانت، ببرش امامزاده و هفت شب دخیل ببند...»

و ماه‌منیر هرچه از دستش برآمد کرد اما لبخند گرم و تن ستبر و بازوهای نیرومند صابر در دو ماهی که گذشت تکیده‌تر شد. بیشتر اوقات تنها بود و هر وقت هم بود، آن قدر دور بود که انگار صدایش از دالان‌های پیچ در پیچ زندگی می‌آمد.

«قاسم! چیزی بزن که دلمان باز شود.»

از نی قاسم همیشه یک صدا می‌آمد، صدایی که دل کسی را باز نمی‌کرد اما به عادتی همیشگی هر کسی به او می‌رسید همین را می‌گفت.

صابر باز هم برای یک هفته گم شد و دوباره مثل یک روح بازگشت.

- صابر! پسرم کجا بودی این همه وقت؟ نگفتی از غصه‌ات می‌میرم!

این هم از شانس صابر بود که این قدر عزیز ماه‌منیر بود و گرنه برای فراموش کردن می‌گذاشت و می‌رفت اما ماه‌منیر حتماً از غصه دق می‌کرد.

بعد ناگهان ماه‌منیر تصمیم گرفت از آبادی برود، دو پسرش را بردارد و دور شود. دستکم تا دلوار می‌توانست برود اما چطور می‌شد به صابر که در خود کز کرده بود و همه حرکاتش بوی ناامیدی و مرگ می‌داد، حالی کرد که باید تا جایی که می‌تواند از آن‌جا دور شود. صابر دیگر صدای زندگی را نمی‌شنید.

تا وقتی اولین باران پاییزی آمد، صابر از غصه آب شده بود. ماه‌منیر اندیشید اگر دست نجنباند، پسرش در اندوه غرق می‌شود. پس بدون این‌که نظر صابر را بپرسد، با فروش تکه‌ای زمین و پس‌اندازی که داشت، در دلوار خانه‌ای کوچک خرید.

نگاه ماه دخت وقتی بارها را پشت وانت می‌گذاشتند، پر از اندوه بود دلش می‌خواست پسرخاله از او دلگیر نباشد. می‌خواست او هم بفهمد که خیلی وقت‌ها انسان برای زندگی به چیزی بیشتر از عشق محتاج است اما تا وقتی آبادی پشت تپه‌ها گم نشد، صابر برنگشت و به چشمانی که با اندوه آن‌ها را بدرقه می‌کرد، نگاه نکرد. شاید اگر برمی‌گشت زلیخا، خواهر ماه دخت را می‌دید که از پشت پنجره‌های مشبک با چشمانی اشکبار نگاهشان می‌کرد و برایشان دست تکان می‌داد. وانت‌بار آرام‌آرام رفت و صابر دلش را که از آبادی کنده می‌شد، با خود می‌برد.

ماه‌منیر اندیشید: «راهش همین است، لازم است تا صابر رنج و اندوه را به تمامی و برای یک‌بار تحمل کند، باید دست از این دل‌دل کردن‌ها بردارد و دلش را از آینده‌ای که دیگر وجود نداشت، بردارد و با خودش ببرد.»

سرانجام صابر ناچار شد تا در بده بستان اندوه و شادی یکی را انتخاب کند و ماه‌منیر می‌دانست که انسان به ناچار جانب شادی را می‌گیرد و صابر هم کم‌کم به زندگی باز خواهد گشت اما پیدا بود که حسی در درونش رسوب می‌کرد، چیزی شبیه کینه نسبت به کسی که از همه بیشتر دوستش داشته بود؛ پسردایی فضل‌الله.

تابستان سال بعد باران خوب باریده بود، زمین‌های صیفی‌کاری شده آبادی چغادک تا چشم کار می‌کرد، سبز بود. ماه‌منیر و پسرانش برگشته بودند بوشهر، خانه دلوار همچنان پا بر جا بود. کار زمین‌ها و بعد دلتنگی‌ها آن‌ها را اول به چغادک و بعد به بوشهر کشاند.

صابر دوباره به زندگی برگشته بود، او دیگر فهمیده بود که فقط در خاطرات گذشته جایی برای او و ماه دخت وجود دارد و باید راهش را به سمت زندگی بگیرد و برود. فقط یک مشکل وجود داشت نگاهش یک جایی در طول راهی که از تابستان سال قبل تا تابستان آن سال گذشته بود، گم شده بود. او هیچکس را نمی‌دید. وقتی ماه دخت برای اولین بار او را در خانه خاله‌اش دید، از دیدن چشمان تهی و سردش، از نگاه بی‌فروغ و بی‌محبت‌اش استخوان‌های پشتش تیر کشید، به ناچار با هم رو در رو شده بودند:

- سلام پسرخاله! کجا بودید این همه وقت؟ دل همگی برای شما تنگ شده...!

- علیک دختر خاله! همین اطراف، شما لطف دارید! پسردایی خوبند؟

در لحن صدایش طعنه نبود، در واقع هیچ چیزی که نشان دهد از چیزی خوشحال یا ناراحت است، وجود نداشت.

ماه دخت انتظارش را داشت اما طاقتش را نه. نمی‌توانست با این لحن کنار بیاید، اصلاً مگر تقصیر او بود؟ چه کاری می‌توانست بکند؟ ماه دخت برای صدمین بار با خود اندیشید: «فکر کردن در این‌باره بیهوده است!» او باید با این لحن کنار می‌آمد. با این حال خوب می‌دانست که تظاهر به بی‌تفاوتی و سردی بیش از هر کسی خود صابر را رنج می‌داد، بعد آرزو کرد که «کاش صابر هم به راستی فراموش کرده باشد!»

***

- پسرخاله شما را چه شده؟ چه غصه‌ای دارید که این‌طور آب می‌شوید؟

صابر اگر قبل از آن، زلیخا را فقط به‌خاطر این‌که دختر خاله‌اش و همچنین خواهر ماه دخت بود، دوست داشت، اکنون به‌خاطر دلسوزی و نگرانی‌هایی که دم‌به‌دم با کلام و پرسش همراه شده بود، می‌توانست بیشتر دوستش داشته باشد. چه کسی می‌تواند تا پایان عمر اسیر خاطرات گذشته باشد؟

*** صابر دوباره به زندگی برگشته بود، او دیگر فهمیده بود که فقط در خاطرات گذشته جایی برای او و ماه‌دخت وجود دارد و باید راهش را به سمت زندگی بگیرد و برود. فقط یک مشکل وجود داشت نگاهش یک جایی در طول راهی که از تابستان سال قبل تا تابستان آن سال گذشته بود، گم شده بود. او هیچکس را نمی‌دید. وقتی ماه دخت برای اولین بار او را در خانه خاله‌اش دید، از دیدن چشمان تهی و سردش، از نگاه بی‌فروغ و بی‌محبت‌اش استخوان‌های پشتش تیر کشید.**

زلیخا به اندازه ماه دخت زیبا نبود اما نگاه محجوب، دل رئوف و چشمان سیاه و زلالی داشت. شاید اگر اندوه، چشمان صابر را تار نکرده بود، می‌توانست صد پری دریایی را ببیند که در چشم‌های زلیخا خانه داشتند.

یک سال زمان زیادی نبود برای این‌که ماه دخت با شنیدن خبر خواستگاری ماه‌منیر از زلیخا برای صابر، پریشان نشود.

- چرا صابر؟ چرا او؟

اما این را به چه کسی بگوید؟ شاید بهتر بود به خود زلیخا می‌گفت، اما بعد به خود نهیب زد که مگر ناکامی و غریبی و نامرادی روزگار را در چهره‌اش نمی‌بینی؟ اگر تو نخواستی او را خوشبخت کنی، هیچ زن دیگری هم حق ندارد این کار را بکند؟

اما این درست نبود، آن زمان ماه دخت بیش‌تر از هر کسی صابر را دوست داشت. اما همه آن خیالبافی‌ها و رویاهای دخترانه‌اش، بعد از رفتن به خانه فضل‌الله به یکباره دود شد و از یاد رفت. حالا تنها ترس‌اش رویارویی و چشم در چشم شدن دو مرد بود. آن هم ربطی به ازدواج زلیخا با صابر نداشت. آن‌ها فامیل بودند و خواهی نخواهی روزی با هم چشم در چشم می‌شدند.

ماه دخت این همه را می‌گفت و بعد خودش می‌شنید، عاقبت هم صلاح ندید چیزی به خواهر بگوید. شاید که زلیخا این گفتگو را به حساب حسادت زنانه می‌گذاشت. شاید هم این طور خیال می‌کرد که او به قدر کافی خوشبخت نیست. اما واقعیت این بود ماه دخت از زمانی که فهمید به زودی مادر می‌شود، به چیز دیگری جز زندگی‌اش فکر نمی‌کرد. اما خیال بود و خیال را حد و مرزی نیست. پس بهتر دید که سکوت کند و بگذارد خواهر خودش تصمیم بگیرد.

از طرفی زلیخا هم خواهر را دوست داشت اما عشق‌اش به صابر تمام شدنی نبود، هیچوقت آرزو نداشت آن‌ها از همدیگر دست بکشند اما حالا که ماه دخت به میل خودش زن پسردایی شده بود، چه اشکالی داشت؟ میل خودش؟ کم و بیش زلیخا این‌طور فکر می‌کرد.

«من اگر باشم، نه می‌آورم» این را همان روز اول به ماه دخت گفته بود.

«تو چه می‌دانی؟ تو که جای من نیستی، چه فایده‌ای دارد، آخرش که مجبورم می‌کنند، دستکم این‌طور دایی ما را گرامی می‌دارد.»

عقل همان را می‌گفت که ماه دخت انجام داد، زلیخا اندیشید:

«عشق که عقل نمی‌شناسد، من اگر جای او بودم نه می‌آوردم، پس او آن طور که خیال می‌کردم صابر را دوست ندارد. من اگر جای او بودم...»

واقعیت این بود که زلیخا اکنون جای خودش بود، می‌توانست تصمیم بگیرد با مردی عروسی کند که روزی مات و منگ عشق خواهرش بوده و امیدوار باشد که روزی سایه و شبح آن عشق را از سر زندگی‌اش دور کند، یا نه! می‌توانست خیال صابر را از سر بیرون کند و به مردی دل ببندد که تا به حال سایه هیچ زن دیگری بر دلش نیفتاده باشد.

زلیخا سرانجام در بین تردید و امید تصمیمش را گرفت، نباید درنگ می‌کرد، نباید غصه می‌خورد. زمان سرانجام جای پای عشق را از چهره صابر برمی‌داشت. با خود فکر کرد که همه عشق‌ها سرانجام روزی تمام می‌شوند اما اگر صابر برای انتقام کشیدن از ماه دخت او را می‌خواست چه؟ برای دومین بار در عمر ۱۸ ساله‌اش دلش لرزید اما سرانجام وقتی فهمید هیچ‌گاه بدون حسرت و درد نمی‌تواند به او نگاه کند، تسلیم شد. عشق گریبانش را گرفته بود، صابر به زمان احتیاج داشت تا چیزی را فراموش کند و مجبور بود که فراموش کند یا دست کم این طور به نظر می‌رسید. حالا او هم به زمان احتیاج داشت تا همه این قلب را به دست آورد.

زنان آبادی که کل کشیدند و صدای ساز و دمام توی محل پیچید، زلیخا دانست که دیگر هیچ چیزی او را نمی‌تواند از تصمیمی که گرفته، منصرف کند.

***

ماه منیر از قدم پربرکت زلیخا می‌دید که پسرش در شرکت نفت کار پیدا کرده است. خاله خدیجه؛ مادر زلیخا هم تعریف و تمجید از خواهرزاده را تمام نمی‌کرد و زلیخا بیشتر از همه خوشحال بود؛ چرا که دست‌کم صابر از همه گذشته‌ها دور می‌شد و می‌توانست چیزهایی را که دیگر به کار زندگی‌اش نمی‌آمد، فراموش کند.

اما ای کاش وقتی علیرضا به دنیا آمد، به خواهرش نه می‌گفت! بی‌خیال حرف مردم و اطرافیان که می‌خواستند ناف او را به نام دخترخواهرش ببرند. آن وقت دیگر مجبور نبود با رفتن علیرضا عشق‌ها و کینه‌های قدیمی را به یاد بیاورد.

زلیخا دلش برای چندمین بار لرزید، آیا صابر در همه این سال‌ها کینه‌اش را فراموش نکرده بود که می‌توانست این‌طور از پسردایی فضل‌الله متنفر باشد؟

**صفحه پاورقی**
**روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه منتشر می‌شود**

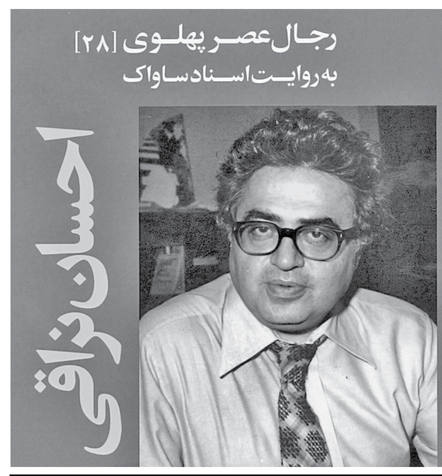

احسان نراقی-۲

# مدرسه‌ای که در خدمت سیاست‌های رضاخان قرار گرفت

**تبدیل مسجد آقابزرگ به مدرسه دخترانه**

اولین ثمره ازدواج حسن نراقی و رخشنده گوهر، فرزند دختری بود که پس از گذشت شش سال از این وصلت، در سال ۱۳۰۲ش، در کاشان به دنیا آمد؛ دختری که او را «ناهید» نامیدند. سه سال بعد، «احسان‌الله» و دو سال پس از او نیز، در سال ۱۳۰۷ش، آخرین فرزند این خانواده، که دختری به نام «فروهر» بود، به دنیا آمدند.

با تشکیل مجلس شورای ملی، یکی از مباحثی که از آغاز مورد نظر نمایندگان بود، مسئله تعلیم و تربیت بود که آموزش زنان و دختران نیز در متن آن قرار داشت؛ مباحثی که نشانگر دغدغه نمایندگانِ آزادیخواه و دلسوزی بود که در ضمن آنکه آموزشِ دختران و زنان را دارای اهمیت می‌دانستند، انجام آن را در چهارچوب مبانی دینی توصیه می‌کردند و در عین حال، توجه به حوزه‌های علوم دینی را در درجه اول اهمیت قرار می‌دادند.[۷]

ولی با به قدرت رسیدنِ تدریجی رضاخان در آبان سال ۱۳۰۴، که مأمور اجرایِ بی چون و چرایِ منویات بیگانگان بود، نه تنها به اینگونه مسائل اهمیتی داده نشد که برای تربیتِ معلم برای آموزش دختران، استخدام زنی اروپائی، به عنوان یکی از خدماتِ مهمِ وزارت معارف، مطرح شد.[۸]

در واقع فروپاشی سلسله قاجاریه و واگذاری امور مملکت به رضاخان نشانگر تغییرات جدّی و برنامه‌ریزی شده از سویِ بیگانگان در امور بود. هنوز زمان اندکی از این تغییر و تحول سپری نشده بود که در فروردین ماه سال ۱۳۰۶ش، عدم رعایت حجاب خانواده رضاخان در حرم مطهر حضرت معصومه(س)، اعتراض آیت‌الله شیخ محمد بافقی(ره) و ضرب و شتم ایشان توسط رضاخان را به دنبال داشت و کمی پس از آن نیز، کلاه پهلوی اجباری شد.

در این موقع، ایجاد مدارس دخترانه و به صحنه آوردنِ آنان، که در گذشته به صورت سنتی و مکتب‌خانه‌ای بود، به یکی از دغدغه‌های روشنفکرانِ حکومتِ رضاخانی تبدیل شد.

رخشنده گوهر نراقی که اینک اولین فرزندش به سن مدرسه رفتن رسیده بود، ابتدا در یکی از اتاق‌های منزل مسکونی خویش، کلاس درسِ کوچکی را برای او و چند تن از دختران هم سال او دائر کرد تا آنان را به شیوه نوینی که خود در مدرسه آمریکائی‌ها آموخته بود، آموزش دهد و این اقدام، طلیعه مکان‌یابی برای ایجاد مدرسه‌ای دخترانه، در شهر کاشان بود.

حسن نراقی، با وجود اینکه دانش‌آموخته مدرسه آلیانس بود، ولی هنوز در کسوت روحانیت قرار داشت و تولیت مسجد آقابزرگ با او بود. در این موقع، مدرنیته رضاخانی، قصد به صحنه آوردنِ زنان، آن هم به شیوه ولنگارانه اروپائیان را داشت و با مطرح نمودنِ قانون لباس متحدالشکل و مخالفتِ آشکار با علماء و روحانیون، در تلاش برای به تعطیل کشاندن حوزه‌های علمیه بود.

این زمان، فرصت مناسبی بود تا رخشنده گوهر، با مساعدتِ شوهرِ خویش، این مسجد را به مدرسه دخترانه تبدیل و به صورت همزمان، دو فقره از منویات رضاخانی، که یکی تعطیلی مدارس علوم دینی و دیگری، مقدمات اعلام کشف حجاب عمومی بود را به مرحله اجرا درآورد.

چگونگی این اقدام در مصاحبه وی در فروردین ماه سال ۱۳۵۱ش با مجله هفتگی اطلاعات بانوان، به این شرح است:

«خانواده نراقی در کاشان مسجدی داشتند به نام مسجد آقا بزرگ، که سال‌ها در این مسجد، طلاب به تحصیل علوم دینی می‌پرداختند و تدریس اصول مذهبی در این مسجد صورت می‌گرفت. تولیتِ این مسجد به عهده شوهرم بود. بعد از مشورت با شوهرم و کسب اجازه از اداره اوقاف و وزارت فرهنگ، مسجدِ آقا بزرگ را به صورتِ مدرسه درآوردم. به خاطر می‌آورم، سال ۱۳۰۸ بود که امتیاز مدرسه آماده شد و تابلویِ آن که به نام دبستان دانش دوشیزگان کاشان نامگذاری شده بود، نصب شد.»[۹]

دبیران و دانش‌آموزان مدرسه دوشیزگان کاشان (۱۳۱۶)
ردیف اول: حسن نراقی و رخشنده گوهر (پدر و مادر احسان نراقی) در وسط تصویر دیده می‌شوند.

با وجود اینکه شهرِ کاشان دارالمؤمنین و دارایِ سابقه‌ای دیرین در تربیت علماء و فقها بود، که خاندان نراقی، یکی از اجلّه آنان است، ولی استبداد رضاخانی از یک سو و وجاهتی که «آقاحسن نراقی» در وابستگی به دودمان نراقی داشت و خود نیز در کسوت روحانیت بود، از دیگر سو، اجازه‌ی هرگونه اعتراضی را از مردم متدین و علمای کاشان گرفته بود. شاید به همین دلیل است که احسان نراقی می‌گوید:

«تأسیس مدرسه در کاشان، آن هم توسط پدر و مادر من ضروری بود.»[۱۰]

همین موقعیت بود که به رخشنده گوهر، این جسارت را داد تا نه تنها تعدادی دانش‌آموز پسر را در مدرسه خود ثبت نام و مقدماتِ تشکیل کلاس‌های مختلط[۱۱] را فراهم نماید، بلکه لباس‌های فرمِ نیمه عریانی را نیز طراحی کند تا دانش آموزانِ مدرسه، همراه با موسیقی، به ورزش! بپردازند:

«من بعد از مدتی، برای دانش آموزان مدرسه‌ام، لباسِ ورزش هم درست کردم که شاملِ بلوز سفیدِ آستین کوتاه، با شلوارِ دبیتِ مشکی بود. شلوارِ لباسِ ورزش، تا بالایِ زانو بود و لبه آن با کِش جمع می‌شد که دختران، بتوانند به راحتی حرکات لازم ورزشی را انجام دهند. دخترها در ساعات ورزش، پاپیون سفید به سر می‌زدند و جورابِ سفید ساقه کوتاه می‌پوشیدند. معلم ویلون هم داشتیم که او ویلون می‌نواخت و شاگردان، با نوایِ ویلون ورزش می‌کردند»[۱۲]

**پی نوشت‌ها در دفتر روزنامه موجود است**

**آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین‌نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی**

برابر رأی شماره ۱۳۹۴۶۰۳۰۹۰۰۱۰۰۷۵۷۰ مورخه ۱۳۹۴/۶/۲ کلاسه ۱۳۹۲۱۱۴۴۰۹۰۰۱۰۰۱۱۹۸ هیئت دوم موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک قزوین تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی عربعلی خدابنده فرزند محمدباقر به شماره شناسنامه ۵۸۲ کد ملی ۴۳۷۱۳۴۵۸۷۵ صادره از بزینه رود در ششدانگ یکباب ساختمان به مساحت ۱۳۵/۶۰ مترمربع پلاک ۵ اصلی واقع در قزوین بخش ۵ خریداری از مالک رسمی آقای محمدعلی نجفی محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۳۹۴/۸/۱۸ تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۳۹۴/۹/۴

**حسن غلامحسینی-رئیس ثبت اسناد و املاک قزوین**

**«آگهی ابلاغ وقت رسیدگی»**

کلاسه پرونده: ۹۳۰۹۹۸۶۱۲۴۷۰۱۰۵۹ وقت رسیدگی: ۹۴/۹/۱۵ ساعت: ۱۰ صبح

خواهان اداره امور شعب بانک ملی (شعبه حمیدیه) دادخواستی به طرفیت مجهول‌المکان آقای حسن بیت‌محمدی فرزند موسی به خواسته مطالبه وجه به مبلغ ۱۱۸/۸۴۰/۴۰۰ ریال به شعبه اول دادگاه عمومی حقوقی شهرستان حمیدیه که حسب دستور دادگاه وقت رسیدگی به شرح فوق تعیین گردید علیهذا به لحاظ مجهول‌المکان بودن خوانده و حسب دادخواست خواهان دستور دادگاه و به تجویز ماده ۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ مراتب یک نوبت در یکی از جراید کثیرالانتشار آگهی می‌شود تا خوانده مذکور از تاریخ نشر آگهی ظرف یک هفته به دفتر دادگاه مراجعه و ضمن اعلام نشانی کامل آن نسخه ثانی دادخواست و ضمائم را دریافت و در وقت رسیدگی تعیین شده حاضر شوند والا دادگاه تصمیم مقتضی اتخاذ خواهد نمود.

**سیاحی- مدیردفتر شعبه اول دادگاه عمومی حقوقی شهرستان حمیدیه**

**رونوشت آگهی حصر وراثت**

آقای سعید طائی سمیرمی فرزند عزت‌اله به شش ۱۹۲۷ به شرح دادخواست به کلاسه ۸۶/۹۴/ش ح ۱ از این دادگاه درخواست گواهی حصر وراثت نموده و چنین توضیح داده که شادروان عزت‌اله طائی سمیرمی فرزند قربانعلی به شش ۱۷۹ در تاریخ ۱۳۹۲/۳/۵ اقامتگاه دائمی خود بدرود زندگی گفته ورثه حین‌الفوت آن مرحوم منحصر است به ۱- شکر منصورزاده سمیرمی فرزند شیرزاد به شش ۱۵۹ متولد ۱۳۱۹ صادره از سمیرم (مادر متوفی) ۲- کبری آقائیان سمیرمی فرزند عباس به شش ۲۵۴ متولد ۱۳۴۸ صادره از سمیرم (همسر متوفی) ۳- معصومه طائی سمیرمی به شش ۷۹۰ متولد ۱۳۶۳ ۴- عباس طائی سمیرمی به شش ۱۲۰/۰۱۶۳۷۷/۱ متولد ۱۳۷۵ ۵- علیرضا طائی سمیرمی به شش ۱۲۰/۰۰۸۹۹۷/۹ متولد ۱۳۷۱ ۶- سعید طائی سمیرمی به شش ۱۹۲۷ متولد ۱۳۶۵ همگی صادره از سمیرم (فرزندان متوفی) و لاغیر. اینک با انجام تشریفات مقدماتی درخواست مزبور را در یک نوبت یک مرتبه آگهی می‌نماید تا هرکسی اعتراضی دارد و یا وصیتنامه از متوفی نزد او باشد از تاریخ نشر نخستین آگهی ظرف یک ماه به دادگاه تقدیم دارد والا گواهی صادر خواهد شد.

ابوالحسنی زارع
قاضی شورای حل اختلاف و رئیس شورای حل اختلاف شهرستان سمیرم

**رونوشت آگهی حصر وراثت**

آقای امیرحسین رفیعی فرزند رضا به شش ۲ به شرح دادخواست به کلاسه ۱۴۷/۹۴/ش ح ۱ از این دادگاه درخواست گواهی حصر وراثت نموده و چنین توضیح داده که شادروان رضا رفیعی فرزند عبدالمحمد به شش ۶۹ در تاریخ ۱۳۹۴/۴/۳ اقامتگاه دائمی خود بدرود زندگی گفته ورثه حین‌الفوت آن مرحوم منحصر است به ۱- ماهتاب رفیعی سندگانی فرزند محمدقلی به شش ۱ متولد ۱۳۱۹ صادره از سمیرم (همسر متوفی) ۲- امیرحسین رفیعی به شش ۲ متولد ۱۳۴۳ ۳- علی رفیعی به شش ۲۰۰ متولد ۱۳۴۷ ۴- حسین رفیعی به شش ۱۹۹ متولد ۱۳۴۵ ۵- کوچکعلی رفیعی به شش ۱۲۳ متولد ۱۳۴۰ همگی صادره از سمیرم (فرزندان متوفی) ولاغیر. اینک با انجام تشریفات مقدماتی درخواست مزبور را در یک نوبت یک مرتبه آگهی می‌نماید تا هرکسی اعتراضی دارد و یا وصیتنامه از متوفی نزد او باشد از تاریخ نشر نخستین آگهی ظرف یک ماه به دادگاه تقدیم دارد والا گواهی صادر خواهد شد.

ابوالحسنی زارع
قاضی شورای حل اختلاف و رئیس شورای حل اختلاف شهرستان سمیرم

بدینوسیله به متهم مجهول‌المکان آقای محسن صالحی فرزند محمد که مشخصات بیشتری از وی در دسترس نمی باشد ابلاغ می‌گردد حسب محتویات پرونده کلاسه ۹۰۰۳۴۰ متهم است تصادف عمدی با ماشین و تهدید با چاقو، نظر به اینکه تحقیق و رسیدگی به اتهام مذکور برای یک ماه پس از انتشار آگهی تعیین شده است لازم است در موعد مقرر برای دفاع از اتهام انتسابی در این شعبه واقع در دادسرای سمیرم حاضر شوید، بدیهی است عدم حضور مانع از رسیدگی و ادامه تحقیقات نبوده و تصمیم قانونی اتخاذ خواهد شد. این آگهی به تجویز ماده ۱۷۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری جهت ابلاغ قانونی به نامبرده یک نوبت در یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار درج می‌گردد.

منشی شعبه دادیاری شعبه دوم دادیاری - دادسرای عمومی و انقلاب شهرستان سمیرم
علی‌اکبر قاسمی

**«گمشده»**

صاحب عکس مقابل آقای امید صمدی شادمهری از تاریخ ۹۱/۱۲/۱۴ از منزل خارج و تاکنون مراجعتی نداشته. چنانچه از نامبرده اطلاعی دارید با شماره‌های ۰۹۱۵۶۲۴۶۳۰۲ - ۰۵۱۳۴۵۲۹۶۲۰ تماس حاصل فرمائید.

**«گمشده»**

صاحب عکس مقابل آقای سجاد صمدی شادمهری از تاریخ ۹۱/۱۲/۱۴ از منزل خارج و تاکنون مراجعتی نداشته. چنانچه از نامبرده اطلاعی دارید با شماره‌های ۰۹۱۵۶۲۴۶۳۰۲- ۰۵۱۳۴۵۲۹۶۲۰ تماس حاصل فرمائید.

**دادنامه**

پرونده کلاسه ۹۱۰۹۹۸۶۱۱۰۴۰۰۰۵۹ شعبه ۱ دادگاه عمومی حقوقی شهرستان اهواز دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۶۱۱۰۴۰۰۷۱۶

خواهان: اداره امور شعب بانک ملی با وکالت آقای ادیب فریسات به نشانی: سوسنگرد- خیابان معلم- مقابل سازمان برق- طبقه فوقانی

خواندگان: ۱- آقای سیدمحمد پرهیز به نشانی: اهواز- کمپلو- خ پورداود- بین کیان و شیخ‌بهاء- پ ۹۱، ۲- آقای محمدحسین رستگار به نشانی: اهواز- ناصرخسرو شمالی- چهارراه گلابکش- پ ۱۰۹، ۳- آقای علیرضا گلابی به نشانی: مجهول‌المکان

خواسته: مطالبه خسارت تاخیر تادیه

**رأی دادگاه**

در خصوص دعوی اداره امورشعب بانک ملی (شعبه کیان) با وکالت ادیب فریسات به طرفیت ۱- سیدمحمد پرهیز ۲- محمدحسین رستگار ۳- علیرضا گلابی به خواسته مطالبه خسارت تأخیر تادیه مبلغ هجده میلیون وپانصد و سی و دو هزارو پانصد ریال موضوع دادنامه شماره ۹۱۰۹۹۷۶۱۱۰۴۰۰۳۷۹ صادره از این دادگاه نظر به اینکه جزء خواسته بوده ولی در مورد آن اظهار نظری نشده و مستندا به ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی حکم به محکومیت تضامنی خواندگان به پرداخت خسارت تاخیر تادیه ازتاریخ تقدیم دادخواست لغایت اجرای حکم براساس نرخ تورم اعلامی بانک مرکزی در حق خواهان صادر و اعلام می‌دارد. رأی صادره غیابی ظرف بیست روز قابل واخواهی در این شعبه و ظرف بیست روز پس از انقضای مهلت واخواهی قابل تجدیدنظر از تاریخ ابلاغ در محاکم محترم تجدیدنظر استان خوزستان است.

مجید افراخته- دادرس مامور به خدمت در شعبه اول دادگاه عمومی- حقوقی اهواز

**مزایده شماره ۱/۱۴۴-۹۴**
**شرکت حنیف امین اعتماد**

**شرکت حنیف امین اعتماد** در نظر دارد امکانات ذیل را از طریق مزایده حضوری به فروش رساند.

**الف) تنوع امکانات:** کمپرسی بنز ۱۹۲۱ - کامیون باری بنز - جرثقیل ۱۰ تن و ۱۸ تن - تراکتور فرگوسن و رومانی - کمپرسور باد برقی - شالی حمل ژنراتور - ژنراتور سیار چکوارا - تاور کرین - پیچ و مهره

**ب) شرایط مزایده:** ۱-اهلیت قانونی خریدار. ۲-فروشنده در رد یا قبول پیشنهاد مختار است. ۳- خریدار پس از برنده شدن مکلف است ۱۰٪ ارزش خرید را به عنوان سپرده بپردازد. ۲٪ ارزش خرید را به عنوان هزینه‌های جانبی و ۹٪ به عنوان مالیات بر ارزش افزوده پرداخت نماید. ۴- در صورت انصراف، سپرده به نفع فروشنده ضبط خواهد شد. ۵- کلیه هزینه‌های پس از فروش به عهده خریدار است.

**ج) زمان بازدید:** روزهای ۹۴/۹/۷ و ۹۴/۹/۸ صبح ۱۲-۸ عصر ۱۶-۱۴

**محل بازدید و برگزاری مزایده:** رشت- سیاهکل- اسپیلی-بعد از روستای گولک- اول جاده پیرکوه- **کارخانه سیمان گیلان سبز**- شرکت توسعه سیلوها

**زمان برگزاری مزایده:** مورخ ۹۴/۹/۹ شروع مزایده راس ساعت ۹ صبح

**تلفن تماس:** ۳-۴۴۱۵۳۹۶۲-۰۲۱ و ۰۹۱۲۴۲۴۱۴۱۱

کارت هوشمند راننده به شماره کارت ۱۹۷۸۷۱۷ متعلق به آقای مهدی کرمی مفقود گردیده و از این تاریخ به بعد فاقد اعتبار است.

**متن آگهی احضار متهم**

در پرونده کلاسه ۹۴۰۹۹۸۲۶۱۹۵۰۰۷۶۵ این شعبه دانیال صنعتگران فرزند شاهرخ به اتهام جعل عنوان و کلاهبرداری تحت تعقیب قرار گرفته است. با عنایت به مجهول‌المکان بودن متهم و در اجرای مقررات ماده ۱۱۵ قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری به نامبرده ابلاغ می‌گردد تا ظرف مهلت ۳۰ روز از انتشار این آگهی جهت دفاع از اتهام انتسابی در این شعبه حاضر گردد. بدیهی است درصورت عدم حضور، مطابق مقررات رسیدگی غیابی بعمل خواهد آمد.

**بازپرس شعبه ۱۷ بازپرسی دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۳ شهید بهشتی**
**کرج - انصاف دوست**
م الف ۲۸۹۲۵ کرج- خیابان شهید بهشتی- چهارراه طالقانی

سند کمپانی خودروی وانت پیکان به شماره شهربانی ایران ۴۵-۵۵۴ س ۹۱ مدل ۱۳۹۰ به رنگ سفید شیری به شماره موتور ۱۱۴۹۰۰۰۰۸۶۸ و شماره شاسی NAAA۴۶AA۵BG۱۸۳۵۹۸ به مالکیت رسول امیری کچمی مفقود و از درجه اعتبار ساقط است.

**آگهی تغییرات شرکت پرسیت همکاران سهامی خاص به شماره ثبت ۳۰۴۰۷۱ و شناسه ملی ۱۰۷۶۰۲۴۱۱۴۲**

به استناد صورتجلسه مجمع عمومی عادی سالیانه مورخ ۱۳۹۴/۰۴/۲۴ تصمیمات ذیل اتخاذ شد:

ترازنامه و حساب سود و زیان سال مالی منتهی به ۱۳۹۳ تصویب شد.

خانم لیلا عابدی قره‌بلاغ به شماره ملی ۰۰۶۷۵۷۷۸۰۶ به سمت بازرس اصلی و آقای عبدالرضا ملقب به مهران عاملی به شماره ملی ۱۰۹۰۹۹۰۶۶۹ به سمت بازرس علی‌البدل برای مدت یکسال مالی انتخاب گردیدند.

روزنامه کثیرالانتشار کیهان جهت درج آگهی‌های شرکت انتخاب گردید.

با ثبت این مستند تصمیمات تصویب ترازنامه و صورت‌های مالی، انتخاب روزنامه کثیرالانتشار، انتخاب بازرس انتخاب شده توسط متقاضی در سوابق الکترونیک شخصیت حقوقی مرقوم ثبت و در پایگاه آگهی‌های سازمان ثبت قابل دسترس می‌باشد.

**سازمان ثبت اسناد و املاک کشور**
**اداره ثبت شرکت‌ها و موسسات غیرتجاری تهران**

**آگهی تغییرات شرکت عمران گستر بصیر شرکت سهامی خاص به شماره ثبت ۴۰۰۰۵۷ و شناسه ملی ۱۰۳۲۰۵۰۸۱۸۵**

به استناد صورتجلسه هیئت مدیره مورخ ۱۳۹۴/۳/۶ تصمیمات ذیل اتخاذ شد:

آقای سعید غفرانی به کد ملی ۳۹۹۲۰۹۹۷۰۹ به نمایندگی از طرف مجتمع اقتصادی کمیته امداد امام خمینی(ره) به شناسه ملی ۱۴۰۰۳۱۶۳۳۷۰ به سمت رئیس هیئت مدیره و آقای حسن پورعبدالهیان به کد ملی ۰۰۴۲۳۸۰۷۳۱ به نمایندگی از طرف شرکت معدن فرآور امداد به شناسه ملی ۱۰۳۲۰۱۷۲۱۰۰ به سمت نایب رئیس هیئت مدیره و آقای سید علیرضا سجادی به کد ملی ۳۹۳۲۶۰۳۵۱۶ به نمایندگی از طرف شرکت کشت و صنعت فتح و نصر کرمان به شناسه ملی ۱۰۶۳۰۱۰۴۵۰۹ به سمت عضو هیئت مدیره و آقای ناصر طالب به نمایندگی از طرف شرکت کشت و صنعت زرین خوشه اراک (سهامی خاص) به شناسه ملی ۱۰۷۸۰۰۵۴۵۸۹ به سمت مدیرعامل و آقای علی ممیزان به نمایندگی از طرف شرکت کشت و صنعت میثاق امداد به شناسه ملی ۱۰۹۸۰۰۸۸۸۹۴ به سمت اعضا هیئت مدیره انتخاب گردیدند و حدود اختیارات مدیرعامل به شرح ذیل می‌باشد:

نصب و عزل معاونین و مدیران میانی و تعیین حقوق و مزایای ایشان

افتتاح حساب به نام شرکت نزد بانکها و مؤسسات و برداشت از آنها

تعهد، ظهرنویسی، قبولی، پرداخت و واخواست اوراق تجارتی درچارچوب مصوبات هیئت مدیره

عقد هر نوع قرارداد و تغییر و تبدیل یا فسخ و اقاله آن در موردخرید و فروش و معاوضه اموال منقول و غیر منقول و ماشین‌آلات و مناقصه و مزایده و غیره که جزء موضوع شرکت باشد، بالجمله انجام کلیه عملیات و معاملات در چارچوب آیین‌نامه‌های مالی و معاملاتی شرکت

واگذاری یا تحصیل هرگونه حق کسب و پیشه و تجارت (سرقفلی) پس از تصویب مجمع عمومی عادی

تحصیل اعتبار از بانکها و شرکتها و مؤسسات مالی و اعتباری تحت نظارت بانک مرکزی درچارچوب مصوب هیئت مدیره

اقامه انصراف و ادامه هرگونه دعوی و دفاع از هرگونه دعوی، مصالحه و سازش و ارجاع به داوری در امور کیفری و حقوقی مربوط در همه مراجع قانونی

اقامه هرگونه دعوی و دفاع از هرگونه دعوی یا تسلیم به دعوی یا انصراف از آن اعم از حقوقی و کیفری با داشتن تمام اختیارات. مراجعه به امر دادرسی از حق پژوهش، فرجام، تعیین وکیل، ادعای جعل نسبت به سند طرف و استرداد سند و بطور کلی استفاده از کلیه حقوق و اجرای کلیه تکالیف ناشیه از تعیین وکیل برای دادرسی بدون حق توکیل و وکیل در توکیل ولو کراراً

تعیین مصدق و کارشناس، در ماهیت دعوی خواه به امری که کاملاً قاطع دعوی باشد، دعوی خسارات استرداد، دعوی جلب شخص ثالث و دفاع از دعوی ثالث، اقدام به دعوی متقابل و دفاع از آن، تامین مدعی به، تقاضای توقیف اشخاص و اموال از دادگاهها، اعطای مهلت برای پرداخت مطالبات شرکت، درخواست صدور برگ اجرایی و تعقیب عملیات اجرایی و اخذ محکوم به، چه در دادگاهها و چه در ادارات و دوایر ثبت اسناد

اجاره و استجاره و واگذاری و فسخ اجاره و تقاضای تعدیل اجاره بهای و تخلیه عین مستاجره و تقاضای تجدیدنظر در رأی صادره یا اجرای آن

امضای کلیه اوراق و اسناد تعهدآور با امضای مدیرعامل و یکی از اعضای هیئت مدیره و در غیاب مدیرعامل با امضای دو عضو هیئت مدیره همراه با مهر شرکت و مکاتبات عادی با امضای مدیرعامل به تنهایی همراه با مهر شرکت معتبر می‌باشد.

با ثبت این مستند تصمیمات تغییر نماینده شخص حقوقی هیئت مدیره، انتخاب و تعیین سمت هیئت مدیره، تعیین و تفویض اختیارات نماینده قانونی، تعیین سمت مدیران، تعیین وضعیت حق امضاء انتخاب شده توسط متقاضی در سوابق الکترونیک شخصیت حقوقی و مرقوم ثبت و در پایگاه آگهی‌های سازمان ثبت قابل دسترس می‌باشد.

**سازمان ثبت اسناد و املاک کشور**
**اداره ثبت شرکت‌ها و موسسات غیرتجاری تهران**